

زن جوان به رابطه عاطفی خارج از عرف، در مقابل همسرش اعتراف کرد

به هیچ وجه نمی‌توانم تصمیم درستی بگیرم و در دو راهی عقل و احساس گیر افتاده‌ام.

به گزارش سایت خبری پرسون، سوءظن عجیبی همه وجودم را فراگرفته است. شب و روز در خودم فرو می‌روم و به آینده و گذشته ام می‌اندیشم. به اشتباه بزرگی فکر می‌کنم که همه زندگی ام را به تباهی کشاند، اما اکنون حادثه تلخی در زندگی ام رخ داده است که به هیچ وجه نمی‌توانم تصمیم درستی بگیرم و در دو راهی عقل و احساس گیر افتاده‌ام.

این ها بخشی از اظهارات مرد ۴۵ ساله‌ای است که در پی یافتن راهکاری قانونی وارد کلانتری سیدی مشهد شده بود.

او که ادعا می‌کرد زندگی‌اش در آستانه فروپاشی قرار دارد، درباره سرگذشت تلخ خود به مشاور و مددکار اجتماعی کلانتری گفت: در خانواده‌ای به دنیا آمدم که پدرم اوضاع اقتصادی مناسبی نداشت به همین دلیل همواره داشتن بسیاری از امکانات رفاهی برایم به یک آرزو تبدیل شده بود از سوی دیگر نیز به درس و مشق علاقه‌ای نداشتم و در مقطع راهنمایی ترک تحصیل کردم هنوز به قول معروف پشت لبم سبز نشده بود که وارد بازار کار شدم و با دست فروشی و کارگری ساختمان، مخارجم را تامین می‌کردم، اما هیچ گاه این درآمدهای اندک نتوانست آرزو و رویاهایم را برآورده کند.

در همین سال ها بود که برای اولین بار و با تعارف یکی از دوستانم سیگار را لای انگشتانم گذاشتم و خیلی زود با مواد مخدر آشنا شدم. ابتدا به صورت تفننی و پنهانی مصرف می‌کردم و درگیر تفریح و خوش گذرانی شده بودم

خلاصه به چیزی جز تفریح و رفیق بازی نمی‌اندیشیدم تا این که بالاخره صبر مادرم تمام شد و اصرار داشت که باید دور معاشرت با دوستانم را خط بگیرم و با ازدواج زندگی جدیدی را آغاز کنم. ۲۸ ساله بودم که مادرم به خواستگاری «هانیه» رفت و ما به طور سنتی با یکدیگر ازدواج کردیم.

با وجود این کارگری و دست فروشی درآمدی نداشت و من که آرزوهای بزرگی را در سر می‌پروراندم نمی‌توانستم با این پول‌ها زندگی کنم از سوی دیگر دوستان معتادم را رها نکرده بودم و پای بساط آن ها می‌نشستم تا این که شبی یکی از دوستانم پیشنهاد خرده فروشی مواد مخدر را مطرح کرد و از درآمدهای هنگفت آن سخن گفت.

با یک حساب سرانگشتی می‌توانستم با فروش مواد به زندگی‌ام رونقی بدهم، این گونه بود که دست به خرده فروشی مواد مخدر زدم. خیلی زود از طریق دوستان هم بساطی‌ام با فروشندگان مواد مخدر ارتباط برقرار کردم و در مدت کوتاهی اوضاع زندگی‌ام کمی بهتر شد، اما مصرف روزانه خودم بالاتر رفته بود و بیشتر سود ناشی از خرده فروشی را دود می‌کردم تا این که به فروش مواد مخدر صنعتی روی آوردم.

هنوز در رویاهای خودم غرق بودم که حدود هشت سال قبل و در یک روز سرد زمستانی ماموران نیروی انتظامی وارد منزلم شدند و همه مواد مخدری را که به تازگی خریده بودم کشف و ضبط کردند و من به تحمل حدود ۲۰ سال زندان محکوم شدم. آن روز ها همسرم با دو فرزند کوچکم تنها ماند و من هم به انتظار آزادی روز ها را می‌شمردم.

وقتی برای اولین بار به مرخصی آمدم متوجه شدم همسرم برای تامین هزینه‌های زندگی در خانه‌های مردم یا باغ ویلا ها کارگری می‌کند. با آن که احساس شرم می‌کردم، ولی کاری از دستم ساخته نبود. چرا که باید تاوان سختی را برای گرفتار کردن جوانان در دام اعتیاد پس می‌دادم بالاخره به هر سختی بود هشت سال از دوران محکومیت ام را سپری کردم تا این که به دلیل پشیمانی و اخلاق و رفتارم در زندان مورد عفو قرار گرفتم و از زندان آزاد شدم، اما هنوز یک هفته بیشتر از آزادی ام نمی‌گذشت که متوجه رفتار های مشکوک همسرم شدم.

رفت و آمدهای پنهانی، تماس‌های مشکوک و بهانه‌های باورناپذیر او برای خروج از منزل سوءظن مرا برانگیخته بود به همین دلیل شبی با بررسی پیامک‌های هانیه با یکی از کارفرمایانش متوجه روابط نامتعارف آن ها شدم. وقتی موضوع را با همسرم در میان گذاشتم ناگهان وحشت زده و گریان به این رابطه عاطفی خارج از عرف اقرار کرد.

او گفت: در این سال ها که به خاطر هزینه‌های زندگی و مخارج فرزندانم مجبور به کار کردن در خارج از شهر بودم مورد اغفال کارفرما قرار گرفتم به طوری که آن مرد با تهیه فیلمی از این روابط زشت مرا تهدید می‌کرد.

من هم به خاطر ترس از آبروریزی مجبور به برآورده کردن خواسته‌های بی‌شرمانه‌اش بودم. حالا با این حرف‌های همسرم، سوءظن عجیبی درباره پسر شش ساله ام پیدا کرده‌ام که روحم را تا سر حد انفجار آزار می‌دهد و ...

شایان ذکر است به دستور سرگرد قاسم احمدی (رئیس کلانتری سیدی) رسیدگی‌های قانونی و بررسی های روان شناسی در این پرونده آغاز شد.

